

گرسنگی

سرگذشت بدن (من)

رُکسان گی

ترجمهٔ میعاد بانکی



کتاب کره پشلی

فهرست

۱۱	یک
۳۱	دو
۱۰۹	سه
۱۳۷	چهار
۱۹۱	پنج
۲۴۱	شش



ژکسان گی، زادهٔ ۱۵ اکتبر ۱۹۷۴ در اوماهای نبراسکا، نویسنده، استاد دانشگاه، سردبیر، و منتقد ادبی ست. او با کتاب *فمینیستِ بد* به شهرت رسید و در ردهٔ نویسندگان پرفروش نیویورک تایمز قرار گرفت. *گرسنگی* سرگذشت‌نامه‌ای ست راجع به بدنش؛ در این کتاب بازگو می‌کند که بدنش چه چیزهایی را تاب آورده. خوانندگان را به مکان‌هایی تاریک و ناراحت‌کننده می‌برد. آسیب روحی و جسمی را به خوبی مورد بررسی قرار می‌دهد و به دلیل قلم صریحش هیچ چیزی را پنهان نمی‌کند. در نوشتن شیوهٔ خاص خودش را دارد، گاهی از علائم نگارشی متفاوتی استفاده می‌کند. فصل‌های کتابش متفاوت از دیگر کتاب‌های سرگذشت‌نامه هستند و گاهی بیش از چند خط نیستند. از واژهٔ *Hunger* بارها با معانی متفاوتی استفاده می‌کند، که متأسفانه این ترفند در زبان فارسی محسوس نیست.

این کتاب دربارهٔ افرادی ست که شکسته‌اند و، به هر دلیلی، فکر می‌کنند به هیچ دردی نمی‌خورند، هیچ چیزی نیستند. افرادی که در برابر خشونت سکوت کرده‌اند. افرادی که باید سکوتشان را بشکنند.

گرسنگی در سال ۲۰۱۷ نامزد بهترین کتاب سرگذشت‌نامه در سایت گودریدز شد.

مترجم

پاییز ۹۷

هر بدنی داستان و پیشینه‌ای دارد. در این کتاب داستان و پیشینه بدنم را با سرگذشت بدنم و گرسنگی‌ام پیشکش‌تان می‌کنم.

داستان بدن من داستان پیروزی نیست. این سرگذشت‌نامه‌ای درباره کاهش وزن نیست. در این کتاب تصویری از لاغری من، از اندام ظریفم آراسته‌شده روی جلد این کتاب، به همراه خودم که درون یکی از پاچه‌های شلوار جین گشاد قدیمی‌ام ایستاده‌ام وجود نخواهد داشت. این کتابی نیست که انگیزه دهد. من هیچ‌گونه بینش قدرتمندی نسبت به اینکه چه چیزی می‌تواند بر بدنی سرکش و اشتها‌یی سرکش غلبه کند ندارم. داستان من داستان یک موفقیت نیست. داستان من، به‌سادگی، داستانی ست حقیقی.

دلم می‌خواست، آن‌هم خیلی زیاد، که می‌توانستم کتابی بنویسم درباره کاهش وزن پیروزمندانه و اینکه چگونه یاد گرفتم تا با مشکلاتم به‌طور مؤثرتری زندگی کنم. دلم می‌خواست می‌توانستم کتابی بنویسم راجع به درآرامش بودن و دوست داشتن تمام‌وکمال خودم، در هر ابعادی. در عوض، این کتاب را نوشتم، که سخت‌ترین تجربه نوشتن در زندگی‌ام بوده، کتابی بسیار چالش‌برانگیزتر از آنچه که می‌توانستم تصور کنم. وقتی بنا کردم به نوشتن گرسنگی، اطمینان داشتم که واژه‌ها به راحتی به ذهنم خطور کنند، همان‌طور که اکثر اوقات می‌کنند. و چه چیزی می‌تواند آسان‌تر از نوشتن درباره بدنی باشد که بیش از چهار سال در آن زندگی کرده‌ام؟ ولی خیلی زود متوجه شدم که فقط سرگذشت بدنم را نمی‌نویسم؛ داشتم خودم را مجبور می‌کردم تا به آنچه که بدنم تاب آورده نگاه کنم، به افزایش وزنم، و به اینکه چقدر هم زندگی با آن وزن و هم کاهش آن وزن کار سختی بوده. مجبور شدم تا به شرمگینانه‌ترین اسرارم نگاه کنم. خودم را کاملاً شکافتم. در معرض دید قرار گرفته‌ام. این کار راحتی نیست. این کار آسانی نیست.